

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث گذشته

نکات مهم در این بحث که آیا حجیت امارات و اصول عملیه اختصاص به مجتهد دارد و یا آن که شامل عامی نیز می‌شود، را عرض کردیم؛ و بیان کردیم کسانی که قائلند حالات ثلاثه اختصاص به مجتهد دارد، در مجموع 5 جهت در کلمات وجود دارد که تمام آنها را پاسخ دادیم.

عمده کلماتشان این است که ما قائل شویم امارات و اصول عملیه اختصاص به مجتهد دارد و لکن در مقابل این اشکال که مجتهد چگونه می‌تواند برای مقلد و عامی بر طبق امارات و اصول عملیه فتوا بدهد؟ گفته‌اند که از راه نیابت وارد می‌شویم؛ و نیابت را از راه ادله جواز افتاء و استفتاء استفاده می‌کنیم که در روز گذشته عرض کردیم هنگامی که به ادله تقلید مراجعه می‌کنیم، به هیچ وجهی مسأله نیابت استفاده نمی‌شود؛ یکی از ادله مهم تقلید مسأله سیره عقلائییه است و با مراجعه به سیره عقلائییه، معلوم می‌شود که عقلا از باب رجوع جاهل به عالم مسأله تقلید را تجویز می‌کنند.

اگر از عقلا سؤال شود که آیا عالم به عنوان نائب از جاهل است؟ آیا یقین عالم به منزله یقین جاهل است؟ شک عالم به منزله شک جاهل است؟ در سیره عقلائییه به هیچ عنوان مسأله نیابت وجود ندارد و کسانی مثل مرحوم شیخ اعظم و تابعین از ایشان که مسأله نیابت را مطرح می‌کنند، باید سیره عقلائییه را از ادله تقلید خارج کنند؛ زیرا، به هیچ عنوان از سیره عقلائییه مسأله نیابت استفاده نمی‌شود؛ هر چند که از ادله دیگر نیز چنین چیزی استفاده نمی‌شود. هذا اولاً.

ثانیاً: سَلَمْنَا که ادله تقلید مسأله نیابت را مطرح بکنند، یا به عبارت دیگر مسأله تنزیل را مطرح بکنند؛ اشکال دوم این است که این ادله‌ای که در باب امارات وجود دارد، دلیل می‌گوید که اگر علم به واقع ندارید، بر طبق ظنون - (یا ظن مطلق بر اساس دلیل انسداد بنابر حکومت؛ و یا اگر دلیل انسداد را باطل بدانید، ظن خاص) - عمل کنید؛ سؤال این است که این دلیلی که می‌گوید در صورت عدم علم به واقع باید سراغ ظنون رفت، آیا مخاطب آن کسی است که بالفعل علم ندارد و یا آن که شخصی که از او نیز نائب است، مخاطبش است؟ هنگامی که به عرف مراجعه شود، می‌گوید چنین دلیلی به هیچ وجه شامل نائب نمی‌شود.

و هکذا در ادله اصول عملیه (دلیل برائت عقلی یا نقلی، قبح عقاب بلا بیان، کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام) تمام اینها فقط شامل شخصی می‌شود که بالفعل عنوان شاک را دارد؛ اما شامل کسی که این نائب از او نیز هست، - بر فرض که بگوئیم ادله تقلید به مسأله نیابت دلالت دارد - نخواهد بود.

به عبارت دیگر کسانی مثل مرحوم شیخ انصاری که از راه نیابت و تنزیل وارد شده‌اند، اشکال مهم به آنها این است که مسأله به

اینجا تمام نمی‌شود؛ اگر بگوئیم ادله امارات و اصول عملیه مورد نیابت را هم می‌گیرد، مسأله تمام می‌شود؛ بدین صورت که از یک سو بگوئیم نیابت با ادله تقلید درست می‌شود و از سوی دیگر، امارات و اصول عملیه نیز مورد نیابت را شامل می‌شود؛ بنابراین، هیچ اشکالی پیش نمی‌آید.

در حالی که با مراجعه به ادله امارات و اصول عملیه معلوم می‌گردد که این ادله به هیچ عنوان مسأله نیابت را بیان نمی‌کنند. بنابراین، این بیان با این دو اشکال اساسی مواجه است و ما برای قول به اختصاص - حالات ثلاثه اختصاص به مجتهد دارد - هیچ دلیلی نداریم. در میان بزرگان مرحوم نائینی بر این قول اصرار دارند؛ بعد از ایشان، کسی که از او تبعیت کرده است، مرحوم امام خمینی (ره) بنا بر آن چه که در جلد اول کتاب «معتمد الاصول» ذکر شده است.

امام (ره) نیز از همان راه محقق نائینی وارد می‌شوند و مسأله اختصاص را بیان می‌کنند؛ اما مرحوم اصفهانی، مرحوم عراقی، مرحوم آخوند و مرحوم آقای خوئی می‌گویند: حالات ثلاثه اختصاص به مجتهد ندارد؛ و ملاحظه کردید که ما نیز به همین نتیجه رسیدیم.

تنقیح محل نزاع در مسأله

نکته‌ای که در بحث دیروز به آن اشاره کردیم و امروز نیز آن را تکرار می‌کنیم، این است که اساساً شاید تا اندازه‌ای محل نزاع درست روشن نشده است؛ محل نزاع این نیست که آیا عامی و مقلد می‌تواند مفهوم استصحاب را مثلاً بفهمد یا نه؛ محل نزاع این نیست که دلیل استصحاب که می‌گوید **لانتقض الیقین بالشک** آیا عامی و مقلد این را می‌فهمد یا نه؛ چرا که واضح است مقلد این مطلب را نمی‌فهمد؛ بلکه محل نزاع این است که آیا حجیت استصحاب، حجیت امارات، حجیت خبر واحد اختصاص به مجتهد دارد؛ یعنی هنگامی که در اصول به این نتیجه رسیدید که خبرالواحد حجة؛ آیا مختص به مجتهد است و برای عامی و مقلد حجیت ندارد؛ آیا حجیت اصول عملیه، برائت و احتیاط و تخییر مختص به مجتهد است؟

روز گذشته مثال زدیم که این مسأله مانند آن است که بگوئیم قرآن برای همه انسان‌ها حجت است؛ «**أَقِمُوا الصَّلَاةَ**» اختصاص به عرب زبان ندارد و شامل همه می‌شود؛ هرچند کسی که کلام عربی را نمی‌داند، باید برود و از کسی که عربی می‌داند مفاهیم و تجزیه و ترکیب و معانی لغات قرآن را سؤال کند.

بنابراین، بحث در فهم دلیل استصحاب نیست؛ چون در بعضی عبارات آمده است که مقلد نمی‌فهمد که یقین و نقض یقین به شک چیست؛ بلکه بحث در این است که آیا حجیت استصحاب و امارات و اصول عملیه اختصاص به مجتهد دارد یا نه؛ در خود ادله امارات و اصول عملیه، جایی پیدا نمی‌شود که بگوید موضوع این ادله مجتهد است. «**كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ**»، آیا «لک» یعنی «للمجتهد»؟

خیر، چنین نیست و بلکه اعم می‌باشد؛ چه مخاطب مجتهد باشد و چه مقلد. قبح عقاب بلا بیان نیز اعم بوده و منظور مجتهد نمی‌باشد و همینطور در مورد اصالة الاحتیاط، «**أَخُوكَ دِينَكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ**» منظور مجتهد نیست؛ مخاطبی که مقداری برای دین خود دلسوزی دارد، و می‌خواهد اعمالش را با خیال راحت انجام دهد، دو مجتهد درجه یک پیدا می‌کند و عملش را بر طبق احوط القولین آن دو قرار می‌دهد. آیا این احتیاطی که مقلد انجام می‌دهد باطل است؟ تنها چیزی که مقداری در کلمات قائلین به اختصاص بود، مسأله فحص بود و می‌گفتند چون مقلد قدرت بر فحص ندارد و نمی‌تواند فحص کند که آیا فلان حدیث دارای معارض می‌باشد یا نه؛ و یا عامی که در حدیث ذکر شده است، مخصص دارد یا ندارد؟

چگونگی فحص مقلد

اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر نتوانستیم راهی برای فحص مقلد درست کنیم، آیا دلیل می‌شود بر اختصاص؛ باید گفت که از این بیان، اختصاص استفاده نمی‌شود؛ و بلکه چند جواب وجود دارد که یکی را روز گذشته بیان کردیم؛ مبني بر آن که «فحص کل شخص بحسبه»؛ فحص مجتهد به این است در بین آیات و روایات جستجو کند؛ اما فحص مقلد فقط از راه قول مجتهد حاصل می‌شود؛ یعنی اگر مجتهدی گفت فلان روایت معارض ندارد، برای او کفایت می‌کند. به عبارت دیگر، چون در نزد مجتهد طرق متعددی (قرآن، روایات، فتاویٰ قدما، اجماع و ...) وجود دارد، باید همه را جستجو کند؛ اما مقلد فقط یک راه دارد و آن هم فتوای مجتهد است.

در مورد خود مجتهد نیز اگر مجتهدی در موردی فقط یک منبع روایی داشته باشد، در اینجا آن مقداری که بر مجتهد در این شرائط لازم است، فحص در همان کتاب است؛ و هنگامی که متوجه شود در آن کتاب معارضی برای خبر وجود ندارد، می‌تواند فعلاً بر طبق آن خبر عمل کند؛ البته در طول زمان ممکن است که به معارضی برسد و این شبیه آن چیزی است که در مورد مقلد وجود دارد. بنابراین، لازم نیست که بگوئیم فحص مجتهد به منزله فحص مقلد است.

بیان مرحوم آقای خوئی

مرحوم آقای خوئی در «مصباح الاصول» بیانی دارند و می‌فرماید: قول مجتهد همان‌طور که از نظر کبری برای مقلد اعتبار دارد، از نظر صغری نیز قول مجتهد برای مقلد معتبر است؛ مقلد همان‌طور که در اخذ کبری (اخذ حکم کلی مثل وجوب، حرمت و...) از مجتهد تبعیت می‌کند، می‌تواند برای تنقیح صغری (آیا فلان مورد معارض دارد یا خیر؟ آیا فلان مطلب عام مخصص دارد یا ندارد؟) از مجتهد تبعیت کند. نظریه دیگری غیر از مسأله نیابت و تنزیل در کلمات مرحوم شهید صدر وجود دارد که بدانجا مراجعه کنید.

اشکال دیگر وارد بر قول به اختصاص

نکته دیگری که در میان کلمات وجود دارد، این است که در مواردی که یک حکمی به مجتهد ربط ندارد؛ مثلاً مجتهد بیان می‌کند: نظر کردن به بدن مردها برای زن حرام است، حتی بدون ریه؛ و یا در موردی که بیان می‌کند حج برای مستطیع وجوب دارد - فرض کنیم خودش تا آخر عمر مستطیع نمی‌شود - و یا نصاب مالی را در باب زکات ذکر می‌کند در حالی که خودش آن مال را ندارد؛ یکی از اشکالاتی که در بحث تقلید مطرح می‌شود این است که در چنین مواردی، مجتهد به چه ملاکی فتوا می‌دهد؟

این مسأله را نیز از همان راهی که بیان کردیم باید حل کرد؛ یعنی کسانی که می‌گویند ادله امارات و اصول عملیه اختصاص به مجتهد دارد، به نظر ما در این بحث می‌مانند و نمی‌توانند این اشکال را حل کنند؛ اما اگر گفتیم ادله امارات و اصول عملیه اختصاص به مجتهد ندارد، و بلکه موضوع آنها مکلف است؛ مجتهد از این ادله حکم را استنباط می‌کند و در رساله عملیه‌اش می‌نویسد؛ مقلد نیز از آن تبعیت می‌کند. بنابراین، قول به اختصاص دچار اشکالاتی است که بیان شد و در نتیجه، قول صحیح آن است که ادله امارات و اصول عملیه اختصاص به مجتهد ندارد.

إن شاء الله روز شنبه این بحث را مطرح می‌کنیم که مرحوم شیخ انصاری حکم را «حکم واقعی» قرار داده است ولی مرحوم

آخوند آن را «اعم از ظاهري و واقعي» قرار داده است؛ مرحوم شيخ حکم را «اعم از انشائي و فعلي» قرار داده است ولي
مرحوم آخوند آن را فقط «فعلي» قرار داده است.
و بعد از آن وارد اين بحث مي شويم که آيا تقسيم مرحوم آخوند صحيح است و يا تقسيم مرحوم شيخ انصاري؟ مطالعه بفرماييد
تا روز شنبه إن شاء الله.